



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



غرب و مهدویت



دکتر محمد صابر جعفری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غرب و مهدویت

سخنران:

دکتر محمدصابر جعفری



وزارت فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

غرب و مهدویت

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر محمدصابر جعفری

ویراستار ادبی: معصومه اکبری

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

شمارگان: ۳۰۰ نسخه ویژه مخاطبان خاص - دی ۱۳۸۷

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است؛

در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولی عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۸۹۰۲۲۱۳، دورنگار: ۸۸۹۳۰۷۶ Email: nashr@ric.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفت‌وگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه را فراهم سازد.

گزارش پیش رو، نتیجه نشستی است با عنوان: «غرب و مهدویت» با سخنرانی دکتر محمدصابر جعفری که در تاریخ ۸۷/۳/۲۳ از سوی پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ، گروه مطالعات راهبردی مهدویت در پژوهشگاه برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، مطالب مطرح شده از سوی سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مسئولان پژوهشگاه نیست.

غرب و مهدویت

به همه حضار و به خصوص حاج آقا جعفری سلام و خیرمقدم می‌گویم. همان‌طور که مستحضر هستید، در دور دوم فعالیت‌های جدید پژوهشگاه، سه پژوهشکده تعریف شده است. پژوهشکده مطالعات راهبردی فرهنگ، یکی از این پژوهشکده‌هاست که یکی از سه گروه مطالعاتی این پژوهشکده گروه مطالعات راهبردی مهدویت است. در کنار فعالیت‌های پژوهشی و برگزاری میزگردها، سلسله نشست‌هایی داریم که از حضور استادان صاحب فن حوزه‌های مرتبط با موضوع مهدویت بهره‌مند می‌شویم. حجت‌الاسلام محمدصابر جعفری از استادان بنام حوزه مهدویت، به‌خصوص در موضوع «غرب و مهدویت» و نقد فیلم‌های آخرالزمانی هستند؛ و همین حوزه فعالیت‌ها و سوابق ایشان مناسبتی بود برای اینکه ایشان را دعوت کنیم از قم تشریف بیاورند تا امروز از بیاناتشان بهره ببریم.

متن سخنرانی

منفعت‌طلبان عالم و کسانی که برای به دست آوردن منافع بیشتر

تلاش می‌کنند، اهدافی دارند که بحث را در اهداف آنان آغاز می‌کنیم و سپس به بحث مدیریت امروز و آینده به دست آنان می‌رسیم تا بینم ارتباط این مباحث با بحث مهدویت چیست.

سلطه‌طلبان برای به دست آوردن منافع بیشتر و نیل به تمامیت خواهی‌هایشان و مدیریت امروز و مدیریت فردا برنامه‌ریزی‌هایی دارند. بحث مدیریت زمان بحثی بسیار جدی است که در جامعه ما هم چندوقتی است که بعضی از دوستان خود شما هم مثل دکتر موسوی و دکتر رجحان، در حال پی‌گیری جدی این بحث‌ها هستند. زمان را تصاحب کردن بحث مهمی است و روایات ما هم بر زمان و غنیمت شمردن آن تأکید بسیار دارند؛ سوجدویان عالم نیز زمان را مدیریت می‌کنند. زمانی سخن از مدیریت زمان و استفاده بهتر از فرصت‌ها بود. امروز در بسیاری اوقات، بحث‌های مطرح، از بحث‌های زمان فراتر رفته است؛ یعنی اکنون بحث ما و بحث منفعت‌طلبان و مستکبران عالم، آینده‌نگری هم نیست و حتی بحث بر سر پیش‌بینی آینده هم نیست، بلکه بحث آینده‌سازی و ساختن فضا به گونه‌ای است که آینده را رقم بزنند و آینده را بسازند. به این ترتیب وقتی مسئله دهکده جهانی مک‌لوهان مطرح می‌شود و این اندیشه که در واقع جهان یک دهکده است، طبیعی است که این دهکده کدخدایی می‌خواهد و باید برای آن کدخدایی ساخت. نه اینکه منتظر بمانیم بینیم شایستگان عالم چه کسانی خواهند شد و بعد به تعبیر قرآن «یرثها عبادی الصالحون». بلکه اینها باید برای آن فضا کدخدا و مدیری بسازند. وقتی جهانی شدن بر اثر ارتباطات بسیار، به مثابه

روندی طبیعی رخ می‌دهد، این جهانی شدن* بایستی تبدیل و جهانی سازی بشود. بنابراین آنها برای منافع خودشان باید طوری عمل کنند که اگر قرار است ارتباطات نزدیک شود، مرزها برداشته شود، فرهنگ یکی بشود و اقتصاد واحد جهانی بشود، تسلط با آنها باشد. بر همین اساس است که می‌گویند در این مسیر جهانی شدن، دیگران باید در ما حل بشوند و ما باید مسلط شویم، هر چند نتیجه این کار ممکن است له شدن دیگران باشد و به تعبیر فرعون «قد افلح الیوم من استعلی». کسانی که قدرت‌هایی دارند تبلیغات می‌کنند و تلاش می‌کنند که دیگران را له کنند و از بین ببرند. در این فضا یکی از مسائلی که هم به امروز و هم به آینده ارتباط دارد و به همین علت برای منفعت طلبان عالم بحثی جدی است و در مدیریت آنها جا پیدا می‌کند، بحث مهدویت است. این بحث دو بُعد دارد که هر دو بُعدش برای آنها مهم است. گاهی ما در حوزه نظر بحث می‌کنیم و گاهی در حوزه عمل (مصادق‌ها)؛ و در عین حال از مهدویت دو تعریف داریم یکی به مثابه صفت نسبی است که بدین ترتیب مهدویت عبارت است از آموزه‌ها، رفتارها و هرآنچه که به گونه‌ای به حضرت مهدی علیه السلام ارتباط پیدا می‌کند. این اوصاف ممکن است رفتار باشد، اعتقاد باشد یا هرچیزی که به حضرت مهدی علیه السلام ارتباط دارد. گاهی هم واژه مهدویت را در معنای وسیع‌تری به کار می‌بریم و از آن معنی منجی مدنظر داریم، یعنی می‌گوییم مهدویت عبارت است از رفتارها، آموزه‌ها و هر آنچه

*. Globalization

که به منجی و موضوع منجی‌گرایی مربوط باشد. در این نگاه دو بُعد وجود دارد: یکی بعد امروز است که وقتی منجی‌گرایی را تعریف می‌کنیم، دربردارنده تمام تعاریف دوران انتظار هم خواهد بود. بنابراین در بحث انتظار هم این تعاریف موضوعیت دارد. از طرفی در مهدویت به معنای صحیح و انتظار مثبت، نشانه‌هایی داریم. درباره صفات منتظران واقعی در روایات آمده است: «الداعی الی دین الله سرّاً و جَهراً»: (کسانی که خستگی‌ناپذیر مردم را به دین خدا دعوت می‌کنند)؛ مثل خود امام زمان (عج) که می‌گوییم: «الْجُحْجُحُ الْمَجَاهِدُ» حتی اگر ندانیم نوع فعالیت‌های ایشان چه هست. اما روایت به این معنی است که حضرت مهدی (عج) تلاشگر خستگی‌ناپذیر است. کتابی هم به نام تلاشگر پنهان منتشر شده است که درباره همین موضوع است. منتظران کسانی هستند که «یوطئون للمهدی سلطانه». در خبر داریم که گروهی از مشرق برمی‌خیزند که اینها «یوطئون للمهدی سلطانه». باید توجه کنیم که وقتی بحث مشرق مطرح می‌شود، شامل ایران و مکان‌هایی مثل طالقان و خراسان هم می‌شود. همچنین در احادیث آمده است: «أفضل اعمال امتی انتظار الفرج» که این عبارت‌ها عملی بودن انتظار را نشان می‌دهد. این نوع نگاه به انتظار کاملاً رفتار زمینه‌ساز و رفتار خستگی‌ناپذیر را جلوه‌گر می‌کند که این رفتار خستگی‌ناپذیر در دوران غیبت کبری و در زمان ما در بحث امروز واقع می‌شود. در ابتدای بحث بیان کردیم که اهداف آنها مدیریت امروز است، بنابراین اگر بحث مهدویت فقط مربوط به ظهور امام در آینده باشد و امامی که روزی خواهد آمد (که آن روز

را هم نمی‌دانیم)، خصوصاً با توجه به اینکه من هم هیچ وظیفه و هیچ نقشی ندارم؛ آن وقت بحث مهدویت فقط بحثی مربوط به فردا خواهد بود. در آن صورت باید در فضای پیش‌بینی و پیشگویی برویم و اینکه برای بعد چه باید بکنیم که آن مبحث دیگری است. نخستین بُعد مهدویت این است که در اصل بحث مهدویت «بحث امروز» است؛ از این رو در صفات منتظران آمده است که: «سارت الغیبه عندهم بمنزله المشاهده»: (منتظران واقعی کسانی هستند که غیبت برایشان مثل دیدار امام است)؛ یعنی منتظر «امروز» در صف است. بنابراین «امروز» مهم است و برای همین من بر لفظ «امروز» تأکید می‌کنم و در مدیریت زمان هم این بحث مهم است. پس این بحث در فضای امروز و استفاده از فرصت‌ها و درک سوره‌های است که به عصر قسم می‌خورد: «والعصر» و گفته شده است که «عصر» به معنی «امام عصر» است و «زمان» به معنی «امام زمان» است. بدین ترتیب و با این نوع نگاه، مسئله کاملاً روشن می‌شود. مسئله روز بودن مهدویت و انتظار را غربی‌ها هم درک کرده‌اند و خودشان به این مطلب اعتراف کرده‌اند. مثلاً فرانسیس فوکویاما می‌گوید: شیعه مثل پرنده‌ای است که یک بال سرخ، یک بال سبز و یک قلب دارد. بال سرخ را شهادت و امام حسین علیه السلام، بال سبز را آینده روشن، امام زمان و اعتقاد به او و قلب را هم روحیه تبع‌پذیری بیان کرده است که شیعه درباره همین دوران غیبت می‌گوید: من امروز موظفم از علمایی که نایب عام امام زمان علیه اسلام هستند، اطاعت کنم؛ زیرا دستم به امام زمان علیه السلام نمی‌رسد و این مطلب او را

امروز هم در سنگر نگه می‌دارد. چنین نگاهی بیانگر آن است که مسئله مهدویت مسئله‌ای کاملاً امروزی است و مربوط به همین امروز است نه فردا. در نگاه منفی که قبلاً وجود داشت موضوع مهدویت مربوط به فردا بود آن هم فردایی که نمی‌دانیم چه وقت خواهد بود؛ جالب اینکه در به تأخیر افتادن این فردا فقط خدا مقصر است! شگفت‌انگیز است که سیاست‌بازان عالم بر جوامع تسلط پیدا می‌کنند، آنها را تحقیر می‌کنند، به آنها ستم می‌کنند و در نهایت هم فرهنگی برایشان می‌سازند که ستم‌دیدگان بگویند که این ظلم و ستم زمینه ظهور است، باید باشد و هر حرکت اصلاحی باطل است! بنابراین به جای اینکه با ظالمان عالم بجنگند؛ از امامشان طلبکارند و فقط می‌گویند: یا بن الحسن کجایی؟ چرا ظهور نمی‌کنی؟ بدین ترتیب مستکبران خطر را از خودشان دور می‌کنند و برای جامعه مشکل اعتقادی هم می‌سازند و مردم را طلبکار امام می‌کنند. این نوع نگاه قبلاً وجود داشت که نگاه باطلی است. در حالی که هم روایات ما، هم نص قرآن و هم عقل حکم می‌کند که ظلم‌ستیز باشیم و روایاتی که در این باره وجود دارد درباره مبارزه و زمینه‌سازی اجتماعی است که با فلسفه وجود امام سنخیت دارد نه همراهی با ظلم و ستم. ستم نمی‌تواند زمینه‌ساز ظهور امام عادل باشد و روایات ما هم هیچ‌کدام به ظلم و ستم امر نکرده‌اند. در این نگاه، مهدویت بحثی مربوط به امروز است. من معتقدم که اگر مهدویت را در معنای عام آن هم در نظر بگیرید، به عبارتی آن معنایی از مهدویت که در غرب نیز مدنظر است، یعنی موضوع منجی‌گرایی و هزاره‌گرایی، در آن هم مهدویت بحث امروز

شده است و آنها دربارهٔ امروز مهدویت کار می‌کنند. تلاش و حرکت غربی‌ها برای زمینه‌سازی حضرت مهدی علیه السلام در شبکه‌ها و برنامه‌هایشان دقیقاً به سمتی است که بسیاری از مسیحیان و صهیونیست‌ها را همراه کنند که شما زمینه‌ساز آمدن حضرت عیسی علیه السلام هستید. البته با این تفاوت که به قول جری فالول - که کاملاً فریب‌کارانه آن را مطرح می‌کند - صهیونیست‌ها منتظر آمدن بار اول حضرت مسیح هستند و مسیحیان آمدن دوبارهٔ حضرت عیسی را انتظار می‌کشند؛ یعنی می‌خواهد این را به عنوان نقطهٔ اشتراک جا بزند در حالی که دقیقاً نقطهٔ اختلاف است که بعداً توضیح خواهم داد. پس این بُعد برایشان مهم است که زمان را مدیریت کنند، از فرصت‌ها استفاده کنند و قلبی انجام می‌دهند تا امروز را به دست آورند. از طرفی نیروهایشان را علیه اسلام، علیه شیعه، علیه مهدویت و بعد از انقلاب اسلامی علیه انقلاب جمع می‌کنند و این سمت را تخریب می‌کنند و از طرف دیگر به بهانهٔ زمینه‌سازی، نیروهایشان را سازماندهی می‌کنند و کل موضوع مهدویت را به نفع خود عوض می‌کنند. این بُعد اول مهدویت است.

بُعد دوم هم که خود آنها معترف‌اند، بحث آینده و شامل دو نگاه است: یکی نگاه صرفاً پیش‌بینی مآبانه که در آن فقط به پیشگویی‌ها و حدس‌ها پرداخته می‌شود که برای مثال در غرب، آیا همین هزاره ظهور اتفاق خواهد افتاد؟ آیا سال ۲۰۰۰ سال ظهور است؟ آیا حضرت عیسی علیه السلام خواهد آمد؟ از همان نوع جنجال‌هایی که به راه انداختند که رایانه‌ها به هم خواهد ریخت و از این حرف‌هایی که

که گاه آن را به بحث منجی‌گرایی ارتباط می‌دادند. این نوع نگاه آینده‌نگر است، یعنی صرفاً پیشگویی آینده. یک نکته بسیار جالب و مشترک در همه ادیان داریم، اینکه در همه ادیان این مفهوم وجود دارد که «کذب الوقتون» یعنی کسانی که وقت برای ظهور تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند. این مطلب از نکته‌ای مشترک میان شیعه و سنی و تمام ادیان است و شما هم بارها دیده‌اید که بسیاری افراد پیش‌بینی می‌کنند و همه هم دروغ در می‌آید.

اتفاق دیگری که در جهان در حال رخ دادن است این است که آنها دیگر منتظر نیستند تا عیسی بن مریم - که آنها می‌گفتند دروغ‌گوست - برگردد؛ بلکه برنامه‌ریزی می‌کنند برای آن حادثه‌ای که باید برای مردمی رخ بدهد که منتظر او هستند و حادثه‌سازی می‌کنند. همان‌طور که می‌بینیم شبیه‌سازی می‌کنند یا ماکت می‌سازند. آنها تعبیری برای حوادث آخرالزمانی دارند، از جمله: یک گوساله سرخ موی باید در کنار فلان درخت سوزانده شود؛ مدت‌ها گوساله‌های بسیاری پرورش دادند و دیدند نمی‌شود و سرانجام از طریق ژنتیک یک گوساله کاملاً سرخ‌موی پدید آوردند؛ یعنی در واقع دارند حوادث آخرالزمانی را می‌سازند. این ساخت دو نوع است: یکی ساخت نشانه‌ها و تقلب در این مورد است که انجام می‌دهند و در واقع آینده را به گونه‌ای که خود می‌خواهند، تغییر می‌دهند. دیگری که به نظر من بسیار مهم است، اینکه برای روندی که قرار است رخ دهد، چه گام‌هایی باید برداشته شود که صحیح باشد و این آینده تسریع شود. اهمیت این مطلب از آنجا روشن می‌شود که وقتی ما

می‌گوییم «یو طئون للمهدی سلطانه» زمینه‌ساز تسلط حضرت می‌شوند و این زمینه‌سازی بسیار مهم است. البته ما نمی‌توانیم تغییری از این دست به وجود بیاوریم که مثلاً امام (عج) را مجبور کنیم که فردا بیاید. این‌طور نیست و مصلحت و حکمت الهی در دست خداوند است، اما این را می‌دانیم: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم» خداوند جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خود جامعه حرکتی کند. بنابراین اگر قرار بود خداوند همه کارها را خود انجام بدهد، لازم نبود منتظر امام زمان علیه السلام باشیم و این می‌توانست در دوره‌های قبل اتفاق بیفتد.

در اینجا غرب برای دست یافتن به اهداف خود ابزارهای متفاوتی به کار می‌برد؛ از جمله ژست‌های علمی و استفاده از هنر و رسانه. در زمینه ژست‌های علمی به دو شکل عمل می‌کنند: یکی تحریف سوابق و ریشه‌های علمی جوامع است که متأسفانه اتفاق افتاد و بسیاری از کارهای علمی که دقیقاً ریشه‌های اسلامی یا ایرانی داشت را به نام خود ثبت کردند. در مورد آثار باستانی ما بسیاری از اوقات غفلت می‌کنیم که بسیاری از آثار را می‌توان از جایی ربود و سال‌ها بعد آن را از جایی دیگر درآورد و اعلام کرد که این اثر کشف شده و فلان قدر قدمت دارد. این اتفاق در زمینه‌های علمی هم رخ می‌دهد یعنی قضیه فقط این نیست که مثلاً پاپ جدید یا دیگران به اسلام توهین کنند. ولتر گفته است من وقتی حرف‌های مزخرف بعضی از این کشیش‌ها را می‌شنوم، می‌خندم که از اسلام هیچ چیز نمی‌دانند، اسلامی که اسرای باسواد را آزاد می‌کرد و در

زمانی که هیچ کس به علم توجه نداشت، اسلام بر علم تأکید داشت و پیشرفت‌های علمی مدیون اسلام و پیامبر (ص) است. این تعبیر ولتر است! غرب حتی در فضای کارتون‌ها و بازی‌ها هم دقیقاً کارهای علمی را به نام خودش ثبت می‌کند. در بعضی کارتون‌ها که من دیده‌ام مثلاً سؤال مطرح می‌کنند اولین کسی که فلان کار را انجام داد که بود و بعد خودشان جواب می‌دهند که فلان فرانسوی یا انگلیسی این کار را کرد در حالی که آن موضوع سال‌ها قبل در میان مسلمانان مطرح بوده است. پس یک جنبه از فعالیت غرب این است که طرف مقابل را تخریب کند و القا کند که شما هیچ چیز ندارید. دیگر اینکه مثل حیوانی که برای ترساندن حریف دندان نشان می‌دهد، غرب سعی می‌کند که طرف مقابل را بترساند. مثلاً در فیلم آرمادون، چنان تجهیزات و دستگاه‌های پیچیده‌ای به رخ مخاطب کشیده می‌شود که چنین القا می‌شود که اگر قرار باشد در عالم اتفاق هولناکی بیفتد یگانه نجات‌دهنده فقط اینها هستند و تنها غرب است که چنین قدرتی دارد و جهان را در اختیار دارد؛ دقیقاً مثل حیوان درنده‌ای که می‌خواهد شکار خود را بترساند دندان نشان می‌دهد. این برخوردها ژست‌های علمی غرب است.

در بحث هنر نیز، همگی مطلع هستید که چه فضایی را می‌سازند؛ اگرچه به ما می‌گویند هنر صرفاً باید برای هنر باشد! گاهی اشخاص یا هنرمندان ما حرف‌هایی می‌زنند که اصلاً توجه نمی‌کنند کسانی که دارند این حرف‌ها را می‌زنند خودشان به آن ملتزم نیستند. مثل نظریه «هنر برای هنر» که حرف بی‌بنیابی است و آنها خودشان هیچ وقت بر

مبنای آن عمل نمی‌کنند. هالیوود سال‌هاست که در گستره‌ای عظیم و با هزینه‌های هنگفت فیلم‌هایی می‌سازد که بسیاری از آنها دقیقاً مبنای خاصی را پیگیری می‌کند. بخشی از آنها فیلم‌های آخرالزمانی است و بخش دیگر فیلم‌هایی است که به نظر من به نوعی تبلیغ مسیحیت است.

اهداف و ابزارها را بیان کردیم، حالا به روش‌ها می‌پردازیم. یکی از فعالیت‌های غرب در این زمینه دشمن‌سازی است. برای مثال در فیلم «فتنه» که همین اواخر در هلند ساخته شد، این موضوع مطرح می‌شود که آینده اروپا را مسلمانان تهدید می‌کنند. این فیلم پانزده دقیقه است که هر دقیقه از آن به قرن‌های اسلام می‌پردازد و دقیقه پانزدهم آن، قرن پانزدهم اسلام نشان داده می‌شود. در این فیلم تأکید می‌شود که اسلام از آغاز به مثابه فتنه‌ای شروع می‌شود و دقیقه پانزدهم آن، واژه «فتنه» می‌شود «فاین»؛ یعنی «پایان». مطرح می‌شود که اسلام خطری برای جهان غرب است و باید همان‌طور که کمونیسم را شکست دادیم، ایدئولوژی اسلامی را هم شکست بدهیم. در مورد این فیلم دو مسئله وجود دارد: یکی اینکه اینها آیات قرآن را ناجوانمردانه تحریف می‌کنند و چنین مطالبی مطرح می‌کنند و این ناراحت‌کننده است. اما مسئله دیگر این است که اتفاقاً فیلم فتنه فیلم زیبایی است چون عجز کامل اینها را نشان می‌دهد. در روایت داریم: «الغیبة جُهد العاجز» (غیبت نهایت ناتوانی فرد ناتوان است)؛ وقتی هیچ کاری از دستش برنمی‌آید شروع می‌کند به غیبت کردن. من گمان می‌کنم وقتی کسی به مرحله ناسزا گفتن می‌رسد، معلوم می‌شود

که دیگر کاری از دستش ساخته نیست. این فیلم در عین اینکه با فحاشی‌هایش ما را ناراحت می‌کند، اعترافاتی امیدبخش در خود دارد. به عنوان نمونه در فیلم گفته می‌شود که در سال ۲۰۰۷ حدود ۵۴ میلیون مسلمان در اروپا زندگی می‌کنند که این اتفاق واقعاً مهمی است یا مثلاً به صراحت مطرح می‌شود که اسلام، جهان غرب را به خطر انداخته است؛ یعنی اسلام دارد به آنها حمله می‌کند. روشن است که این حمله و خطر نظامی نیست، پس در آنجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ در غرب گروهی مسلمان مهاجر که برای مثال از دست امثال صدام به آنجا گریخته‌اند و از حقوق عادی خودشان هم محروم‌اند، حدود ۵ میلیون مسلمان در فرانسه که حق رأی ندارند، توانسته‌اند برای غرب خطر ساز شوند. در زمینه حقوق اقلیت‌ها یادآوری این مطلب مهم است که حق رأی نداشتن مسلمانان در غرب در حالی است که پس از انقلاب اسلامی برای اقلیت‌ها حق رأی مطرح شد، اگرچه شمار آنها کمتر از شمار تعیین شده برای یک نماینده بود. حتی از قول آیت الله جوادی آملی به یاد دارم که گفتند پس از انقلاب گروهی از صابئین اظهار کردند ما دین داریم و در این زمینه بحث شد که آیا صابئین صاحب دین هستند یا نه و سرانجام به علت وجود داشتن واژه «صابئین» در قرآن دین آنها پذیرفته شد و با وجود اندک شمار بودن و حتی ناشناس بودن دینشان، به آنها هم حق رأی داده شد. بنابراین من به فیلم فتنه به دو شکل نگاه می‌کنم: یکی با نگاه منفی که دارند توهین می‌کنند و یکی هم نگاه مثبت که نشان می‌دهد اسلام در آنجا موفق بوده است.

برای مثال در فیلم پیشگویی‌های نوستراداموس که بعد از انقلاب اسلامی ساخته شد می‌بینید که اورسن ولز - کارگردان و هنرپیشه معروف - چگونه به صراحت مطرح می‌کند که مسلمان‌ها خطر هستند و می‌گویند که سومین ضد مسیح و ضد بشر فردی است که از جهان اسلام برمی‌خیزد و حتی اشعار نوستراداموس، هم تحریف می‌شود - کاری نداریم که این فرد اصلاً وجود داشته یا وجود نداشته - و بعد این‌گونه توضیح می‌دهد که چرا این ضد مسیح از میان مسلمانان است: ثروت نفتی و افزایش مسلمانان معتقد، عامل آن است و به صراحت مطرح می‌کند که به این دو دلیل مسلمانان می‌توانند خطر آفرین باشند. در ابتدای فیلم، صحنه اول سکویی هست و یک صندلی که روی آن سکو قرار دارد و صحنه‌ای که در پایین است و شخصی روحانی که عکسش هم همه جا هست. این صحنه بسیار شبیه صحنه جماران است و فضای بعد از انقلاب اسلامی ایران نشان داده می‌شود. در بعضی جاها مثل فیلم فتنه به صراحت خطر بودن اسلام را مطرح می‌کنند. در بعضی فیلم‌ها هم این تبلیغات منفی غیر مستقیم است مثلاً در یکی از نسخه‌های فیلم جن‌گیر تیتراژ با صدای اذان شروع می‌شود که این اتفاقی نیست.

در بازی‌های رایانه‌ای هم این تبلیغات منفی وجود دارد، مثلاً در بازی معروف آی جی آی جاهایی هست که هم صدا و هم تصویر همراه می‌شود و پیامی ضد اسلامی را منتقل می‌کند و به قول پاولوف، شرطی شدن اتفاق می‌افتد؛ یعنی فرد هر وقت این صداها را می‌شنود و این تصاویر را می‌بیند آن پیام فیلم یا بازی به او منتقل می‌شود. در

تبلیغات تلویزیونی هم این را داریم؛ مثلاً گاهی تبلیغات روی یک علامت است و این علامت آنقدر تکرار می‌شود که هر وقت فرد این علامت را جایی دید، یاد آن شرکت و آن محصول بیفتد و این طبیعی است. اینجا هم به همین شکل عمل کرده‌اند؛ تصاویری هست که این تصاویر آیات قرآن است که همراه آن صدای قرائت قرآن نیز شنود می‌شود؛ مثل این آیه: «و من يعمل مثقال ذره شرا یره» یا صدای اخبارگوی سیمای جمهوری اسلامی ایران که کنار هم قرار دادن این عوامل بسیار مهم است.

دشمنان اسلام این را فهمیده‌اند که روند انقلاب اسلامی ایران، با وجود همه مشکلات داخلی، معادلاتی را در جهان به هم زده است، بنابراین وقتی بحث خطر بودن اسلام را مطرح می‌کنند حتماً باید جلوه‌هایی از ایران و انقلاب اسلامی در آن باشد. موارد بسیاری از این دست در بازی‌ها وجود دارد حتی برای تلقین این پیام‌ها نمادهای گوناگون مذهبی در آنها هست مثل نماد شهادت و در مقابلش نماد صلیب که درون آن قلبی وجود دارد که نماد محبت است. منظورشان این است که مسیحیت محبت‌محور است و اسلام خشونت‌محور؛ در حالی که این‌طور نیست بلکه در انجیل، حضرت مسیح علیه السلام گفته است: «گمان می‌کنید که آمده‌ام تا صلح را بر زمین بگذارم نی بلکه شمشیر را». این عبارت به این معنی است که خدا مثل پزشکی حاذق است که همه روش‌ها را به کار می‌برد ولی گاهی می‌داند که دیگر باید تیغ جراحی به کار ببرد. امام زمان علیه السلام هم به همین گونه است، یعنی در کمال محبت و مهربانی است و طبق روایت

امام رضا علیه السلام پدری است مهربان و از مادر به کودکش مهربان‌تر، اما همین امام و پدر مهربان با سران استکبار و کسانی که پهلوی زن باردار را می‌شکافند و جنینش را بیرون می‌آورند و جلو چشم مادر با آن فوتبال بازی می‌کنند مسلم است که چه برخوردی با این رفتار می‌کند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام هم می‌فرماید که با فرعون با مهربانی سخن بگو «لعله يتذکر و يخشى». اما هنگامی که همین فرعون پس از عناد و در وقت شکست می‌گوید: مرا ببخش؛ خدا می‌گوید: دیگر جای بخشش وجود ندارد. در همین بازی که گفتیم مراحل متفاوت داریم؛ مرحله مبارزه با کسانی که می‌خواهند کشیش را اذیت کنند و فضاهایی اسلامی مثل مسجدهای جامع در ایران وجود دارد. قرار دادن اینها کنار همدیگر اتفاقی نیست. یا مثلاً در بازی دلتافورس، که بازی معروفی است و نسخه‌های متفاوتی دارد، در خیمه‌های دشمن جعبه‌هایی هست که روی آنها عبارات «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» نوشته شده است. همچنین وجود نمادی که شبیه نماد قدیمی آستان قدس رضوی است و شبیه ضریح است که گنبدها، مناره‌ها و پرچم‌هایی دارد. نماد شهادت را هم داریم که شبیه شهدایی است که گاهی در بعضی برنامه‌ها می‌بینیم. دشمن فرضی قرارداد اینها و کنار هم قرار گرفتنشان پیامی دارد. بعد از کنفرانس تل‌آویو یک بازی به نام یا مهدی ساخته شد که فضای بازی محیط یک پالایشگاه است که افرادی عرب و غیرعرب با لحن بدی الله اکبر و یا مهدی می‌گویند. بدین ترتیب مخاطب شما شرطی می‌شود که هر موقع این صدا را شنید باید شلیک کند و الا

امتیاز از دست می‌دهد.

در بازگشت به فیلم پیشگویی‌های نوسترآداموس؛ مثلاً فرض کنید مطرح می‌شود که پادشاه وحشت (سومین ضدمسیح) از میان مسلمانان برمی‌خیزد و می‌خواهد که او را به نوعی به نام موعودی که مسلمانان منتظر او هستند، جا بزند. همچنین در فیلم‌هایی مثل یونایتد ۹۳ مطرح می‌شود که افراد مسلمان با گفتن الله اکبر مردم را سر می‌برند. در این فیلم با صراحت چهره‌هایی از مسلمانان را نشان می‌دهد که برخی از آنها حتی پیشانی‌بند قرمز دارند و الله اکبر می‌گویند. در فیلم حتی صحنه‌هایی می‌سازند که مثلاً یکی از هواپیماهای یازده سپتامبر قرار بوده به کاخ سفید برخورد و نشان می‌دهد که اینها مسلمان هستند و مهماندار هواپیما را سر می‌برند و خطر بودن مسلمانان را با خشونت بسیار نشان می‌دهد. بنابراین اینان اولین کاری که می‌کنند این است که اسلام را خطر جلوه می‌دهند. دومین کاری که می‌کنند مهدویت را خطر جلوه می‌دهند. خطر جلوه دادن این دو موضوع هم باز سه جنبه دارد: یکی مثل همان فیلم پیشگویی‌های نوسترآداموس که به صراحت مسئله مهدویت را مطرح می‌کند یا بازی «یامهدی» که قبلاً بیان کردم. سومین هشدار هم درباره مهدویت است که این را در اعتراف‌های یکی از کشیشان صهیونیست می‌توان شنید که به صراحت درباره مهدویت هشدار می‌دهد.

این مطلب را مایکل مور در فیلم *فازنهایت* به صراحت مطرح می‌کند که قضیه یازده سپتامبر دقیقاً به همین علت بود. با اینکه طالبان در آمریکا رفت و آمد می‌کردند و رژیم طالبان سفیر رسمی به آمریکا

می‌فرستاد و اینها ارتباط تنگاتنگی داشتند، اما فقط به علت اینکه حامد کرزای که شریک نفتی بوش بود او را بر سر کار آوردند، آمریکا برای کسب منفعت چنان سروصدایی به راه می‌اندازد و چنان بمباران ذهنی می‌کند و به تعبیر مقام معظم رهبری شبیخون می‌زند که عالم را به مثابه سربازان و یاران خود جمع می‌کند تا به کشوری بدبخت مثل افغانستان حمله کند و بدین گونه زمینه‌ای برای تأمین منافع خودش آماده شود؛ همچنین در مورد عراق هم همین‌طور که این مورد هم در فیلم *فازنهایت* هست. در این فیلم با کمال صراحت مطرح می‌شود که اینها بعد از افغانستان در صدد ساختن دشمن دیگری بودند. پس درباره عراق این مطرح شد که صدام قدرتی دارد که می‌تواند بمباران‌های میکروبی و شیمیایی کند و تمام جهان را مسموم کند و از بین ببرد.

یکی از مطالب مهم بحثی است که فردی صهیونیست به نام جری فالول مطرح کرده است. حدود یک سال از مرگ این فرد می‌گذرد. وی از کسانی بود که در عرصه همراه کردن مسیحیان با صهیونیست‌ها بسیار فعال بود و برای به قدرت رسیدن بوش در دور اول فعالیت بسیار کرد و بر اثر کوشش‌های او و پت رابرتسون بود که بوش به قدرت رسید. این شخص مصاحبه‌ای کرده است که در آن مصاحبه از او پرسیده شده شما که دارید برای بازگشت حضرت عیسی علیه السلام زمینه‌سازی می‌کنید چطور برایتان خوشایند است که با مسیحیان همراه شوید چون از نظر مسیحی‌ها شما یهودی هستید و باطلید و آنگاه که مسیح بیاید بساط شما برچیده می‌شود و

نابود می‌شوید. چطور این قضیه برای شما قابل تحمل است؟ پاسخ جری فالول بسیار جالب است که توجه به مدیریت زمان که ما از آن غافل هستیم را نشان می‌دهد. یعنی مدیریت امروز و برنامه‌ریزی برای فردا.

نکته‌ای که جری فالول بیان می‌کند همان نکته‌ای است که به نظر من اختلاف اساسی مسیحیت و یهودیت است. بدین معنی که مسیحیان اعتقاد دارند که مسیح آمده است و یهودیان می‌گویند که هنوز نیامده است. بنابراین عیسی بن مریم علیه السلام از دیدگاه یهودیان دروغ‌گوست و او مسیح واقعی نبوده است و مسیحیان هم به طور کلی دروغ می‌گویند. از نظر مسیحی‌ها هم یهود کسانی بودند که حضرت عیسی علیه السلام را به شهادت رساندند و زمانی که حضرت عیسی علیه السلام بیاید یهودیان یا باید دینشان را تغییر بدهند یا نابود می‌شوند. حالا این نکته‌ای که اوج اختلاف را نشان می‌دهد جری فالول در مورد آن در مصاحبه‌اش می‌گوید شما راست می‌گویید ولی ما با هم نقطه اتفاق داریم؛ یعنی نقطه اختلاف را نقطه اتفاق جلوه می‌دهد و می‌گوید من منتظر اولین حضور مسیح هستم و آنها منتظر دومین حضور او هستند و با واژه‌های اول و دوم بازی می‌کند. اینکه می‌گوید: «من منتظر اولی هستم» یعنی کسی که اول آمده، دروغ گفته است. کسی که منتظر دومین است؛ یعنی او رفته و باز خواهد گشت. این سخن باید برای ما درس آموز باشد. ما در جامعه اسلامی نقاط اتفاق بسیاری داریم و گاهی افرادی نادان فقط روی نقاط اختلاف متمرکز می‌شوند، که البته دشمنان هم در به

وجود آمدن این گونه اختلاف‌ها دخیل هستند. این به اصطلاح اولین نقطهٔ اتفاق است که او مطرح می‌کند. نکتهٔ دوم هم مبارزه با تروریسم است. مبارزه با تروریسم یعنی چه؟ از دید آنان یعنی مبارزه با مسلمانان.

مرحلهٔ بعدی خود را منجی معرفی کردن است که این به عوض کردن جای مهره‌ها و تقلب در بازی‌های مهره‌ای شبیه است و این کاری است که آنها می‌کنند. یعنی مظلومان عالم را تروریست، ضد مسیح و ضد بشر معرفی می‌کنند. حق‌طلبان عالم معمولاً افرادی تروریست، منفور، احمق و خشن معرفی می‌شوند و در مقابل ظالمان و مستکبران عالم کسانی معرفی می‌شوند که مظلوم‌اند و از تروریسم رنج می‌کشند. کار بعدیشان هم این است که خود را نیز منجی معرفی می‌کنند. البته طبیعی است وقتی کسی فیلمی می‌سازد خودش را قهرمان معرفی می‌کند. در صورتی که اگر همیشه طرف مقابل متجاوزان و ظالمان باشند و بعد آنها، به‌ویژه در گسترهٔ جهانی، با شعارها و برنامه‌ریزی‌های خاصی بخواهند نجات‌بخش باشند - اگر بخواهیم از این گونه فیلم‌ها مثال بزنیم از حوصلهٔ بحث خارج است - آن وقت مشخص خواهد شد که هدف، عوض کردن جای مهره‌هاست که ما این روند را در اصطلاح جایگزینی می‌گوییم. در فرقه‌سازی هم همین اتفاق می‌افتد؛ یعنی همان‌طور که در مقابل اسلام فرقه‌سازی می‌کنند و مثلاً وهابیت را ساختند بعد زادهٔ آنها طالبان را ساختند؛ در مقابل مهدویت هم فرقه‌سازی‌ها کرده‌اند و بهائیت را ساخته‌اند. همین کار فرقه‌سازی و حمایت از آنها را جایگزین‌سازی و

به عبارتی بدل‌سازی می‌گوییم. این بدل‌سازی هم دو نوع است: یکی فرقه‌سازی است و دیگری خود را منجی معرفی کردن است؛ برای مثال در فیلم «ماتریکس» بیان می‌شود که در عالم خیال و واقع، تنها راه نجات «زایان» است یا در فیلم «آرماگدون» رئیس‌جمهور آمریکا موضوع نجات‌بخش بودن آمریکا برای عالم را مطرح می‌کند یا اینکه در جهان کنونی نظام لیبرال دموکراسی جایگزین همان نظام آرمانی معرفی می‌شود. پس یک بخش، تخریب و فرقه‌سازی است و بخش دیگر نیروگیری و خود را منجی معرفی کردن است.

کار دیگر آنها تحریف است. تحریف چند نوع دارد: یک نوعش تحریف تاریخ انبیا و ادیان است که متأسفانه گاهی از این مسئله غفلت می‌شود. در فیلم‌هایی مثل ده فرمان یا کتاب آفرینش دقیقاً تاریخ انبیا تحریف می‌شود. در فیلم «کتاب آفرینش» به انبیا و حتی خداوند تهمت‌هایی زده می‌شود از جمله در این فیلم مطرح می‌شود که خداوند به ابراهیم می‌گوید: «از نسل تو و فرزندان یعقوب همه عالم پر می‌شود و ذریه اینها مانند غبار همه عالم را خواهد گرفت و همه عالم را به شما بخشیدم»؛ گویی که جهان ارث پدر اینهاست، و این تحریفات در قالب یک فیلم - به اصطلاح - تاریخی صورت می‌گیرد. اینها که برشمردم فقط نمونه است و گستره این موارد بسیار وسیع‌تر از اینهاست.

نوع بعدی تحریف، تحریف تاریخ است. هولوکاست یکی از این موارد است که در این چند سال اخیر سروصدای بسیاری به پا کرده است و اندیشمندانی مثل روزه گارودی هم قبلاً افسانه بودن آن را

مطرح کرده بودند.

صورت سوم تحریف تاریخ ملتهاست. مثلاً در فیلم «۳۰۰» یا «یک شب با پادشاه» دقیقاً تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند. تحریف اسلام و مهدویت را هم داریم همان‌طور که این تحریف در مفهوم انتظار رخ داد؛ یعنی دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه، انتظار را یک نوع سکون تأویل کردند به معنی اینکه امام زمان(ع) خودش می‌آید و کارها را درست می‌کند.

به طور کلی تا اینجا گفتیم که روش‌های غرب در برابر مهدویت عبارت است از: خود را منجی معرفی کردن، جایگزینی و تحریف. بیان شد که هدف اصلی در فضاسازی توسط غرب، حمله به اسلام است و انقلاب اسلامی که معادلاتشان را به هم زده است. در انقلاب اسلامی مردم به پیروی از کسی قیام کردند که او را نایب عام امام زمان علیه السلام می‌دانستند. بنابراین باز بحث مهدویت امروز است. بحث مهدویت به عنوان مسئله امروز و فردا، به علت زمینه‌سازی است که هر لحظه دارد اتفاق می‌افتد. گفته شد اینها برای اجرای سیاست‌هایشان در این زمینه روش‌های متفاوتی دارند از جمله اینکه چهره ملت‌ها و جوامع را تخریب می‌کنند. چهره پیامبران را تخریب می‌کنند. جایگزینی می‌کنند. فرقه‌سازی می‌کنند. خود را منجی معرفی می‌کنند. تاریخ را تحریف می‌کنند و حتی مقوله‌های دینی مثل انتظار یا صبر را هم تحریف می‌کنند. در برابر این اعمال چه باید کرد؟ اولین راه حل شناخت است:

شناخت خود؛ شناخت امام؛ شناخت زمان و شناخت دشمن. در

روایت داریم که «من عرف نفسه فقد عرف ربه». اگر کسی خود را بشناسد، آنگاه در زمان و فضایی که وجود دارد قدر و منزلتش بالا می‌رود و وقتی قدر و منزلت انسان بالا برود ذلت‌پذیر نخواهد بود، دشمن‌شناس خواهد شد چون کسی که قدر و منزلت ندارد، شخصیت ندارد و به آسانی می‌توان به او ظلم کرد. انسانی که خود را نمی‌شناسد و برای خود ارزشی قائل نیست، به سادگی فریب می‌خورد پس شناخت خود بسیار مهم است. درباره شناخت امام در روایات داریم که کسی که امام زمان خود را نشناسد اگر بمیرد، مرگش مرگ جاهلی است، چون مرگ ادامه زندگی است، کسی که زندگی‌اش جاهلی بود مرگش هم جاهلی خواهد بود. اگر جامعه‌ای امام را بشناسد - که البته شناخت منظور شناخت اسمی نیست بلکه این است که بدانیم امام چه دغدغه‌هایی دارد - نجات خواهد یافت. روایت داریم که امام، امان اهل زمین است همان‌گونه که ستارگان امان آسمانیان هستند. این امان آسمانیان بودن ستارگان که گفته می‌شود، یک جنبه‌اش «و اذا النجوم انكدرت» است که اگر ستارگان به هم بخورند عالم به هم می‌خورد و ستارگان چنین جایگاهی دارند که این جنبه منظور بحث ما نیست. بلکه منظورم جنبه‌ای دیگر از امان بودن ستارگان است، بدین معنی که در قدیم کسانی که در بیابان می‌خواستند راه خود را پیدا کنند از طریق رصد ستاره‌ها جهت‌یابی می‌کردند و مسیر را می‌یافتند و همان‌طور که ستارگان وسیله نجات و یافتن مسیر صحیح بودند، جایگاه اهل بیت هم مثل جایگاه ستارگان است؛ یعنی نجات انسانها و نمودن راه به آنها در بیابان‌هایی که وجود

دارد. این بیابان‌ها هم متفاوت هستند؛ گاهی این بیابان‌ها مثل بیابان‌های ماست یعنی مشکلات عدیده‌ای که جامعه با آنها دست به گریبان است، گاهی هم بیابان کشورهای مرفه جهان است کشورهای مثل سوئیس که با اینکه مهد لیبرال دموکراسی هستند بالاترین آمار خودکشی هم در آنهاست. بیابان‌ها پرشمارند؛ بیابان‌هایی که انسان در آنها سردرگم است، ظلمات فی ظلمات است. در این بیابان‌ها یگانه راه نجات رصد کردن امام است، رصد کردن ستاره است. انتظار یعنی مترصد بودن؛ جامعه منتظر جامعه‌ای است که امامش را رصد کند نه اینکه امامش را صرفاً ببیند بلکه باید ببیند امامش از او چه رفتاری می‌خواهد و با توجه به رفتار امامش و آنچه امامش می‌پسندد، امروز خودش را و حرکت خودش را جهت بدهد و این بسیار مهم است. بنابراین اعتقاد به مهدویت این نیست که صرفاً بگوییم یابن الحسن کجایی؟ و برای او گریه کنیم. البته این را رد نمی‌کنم، اما نگاه باید اینگونه باشد که جامعه منتظر بداند رفتار امام به چه معنی است و خود را با آن رفتار هماهنگ کند. یعنی جامعه امام حسن مجتبی علیه السلام تشخیص بدهد که امروز چرا امام حسن مجتبی علیه السلام باید قرارداد را امضا کند و چرا همین امام تا چند روز پیش به هیچ عنوان زیر بار عقد قرارداد نمی‌رفت؟ چرا امام حسین علیه السلام چند روز پیش کنار امام حسن علیه السلام با معاویه می‌جنگید و امروز کنار امام حسن علیه السلام جنگ را ترک کرد و چرا فردا باز امام حسین علیه السلام جنگ با یزید را شروع می‌کند؟ در این نگاه، شخص منتظر خودش را با امام همسو می‌کند، رصد می‌کند نه اینکه

به امام حسن مجتبی علیه السلام اعتراض کند. برای همراه شدن با امام، شناخت امام بسیار مهم است. یعنی اگر کسی امامش را بشناسد و او را رصد کند دیگر طلبکار امامش نخواهد بود و در تحلیل‌هایش اشتباه نخواهد کرد که مثلاً چرا امام زمان غیبت کرده است. بسیاری اوقات ما از امامان به علت غیبتش طلبکار هستیم در حالی که کسی که امام را بشناسد می‌فهمد که بیشترین رنج و درد را امام تحمل می‌کند چون می‌بیند جامعه‌ای که باید حرکت کند هیچ آمادگی ندارد و دائم طلبکار است. کسی که خود را رصد می‌کند می‌داند که امام از او چه می‌خواهد و چه رفتاری را از او انتظار دارد. بنابراین شناخت امام مهم است. مطلب بعدی این است که باید نگاه ما به امام این نگاه باشد که یگانه راه نجات ما امام است. در زیارت امام داریم که: «السلام علی سبیل الله الذی من سلک غیره هلك»: (سلام بر تنها راهی که جز این راه را رفتن هلاکت است.) گاهی این را می‌گوییم و منظورمان صرفاً بیان یک شعار اعتقادی و یک تعارف اعتقادی است، اما گاهی این‌طور نیست چون ما جز نمی‌دانیم در وجودمان نیست و به قول انیشتین دانستی‌های ما به اندازه یک برگ کاغذ است و نادانی‌های ما به اندازه تمام کتاب‌های کتابخانه است و این تفاوت علم و جهل ماست. به تعبیر آیت‌الله سبحانی باید گفت که علم من به اندازه یک کاغذ است و نادانی‌های من به اندازه طبقات زمین و آسمان است. پس ما چیزی نمی‌دانیم. شما در هر رشته‌ای که وارد شوید هزاران استفهام و علامت سؤال در آن هست. علم با همه کبکبه و دبدبه‌اش بعد از هزاران سال و با همه زحمتی که مسلمانان

کشیدند و زحمتی که اندیشمندان در سراسر عالم دارند می‌کشند، هنوز در بسیاری مسائل جزئی ابهام دارد. هنوز علم نمی‌تواند توضیح بدهد که دوقلوهای همسان که تمام شرایط محیطی و زیستی و ژنتیکشان بسیار به هم نزدیک است، چرا خطوط سرانگشتانشان متفاوت است. هنوز علم نمی‌تواند توضیح دهد که چرا دو برگ در یک شاخهٔ درخت و بر یک ساقه اینقدر متفاوت هستند و این البته فقط در زمینهٔ فیزیک است. در زمینهٔ متافیزیک مثلاً چرا انسان یک روز خوشحال است و روز دیگر ناراحت که دیگر هیچ جوابی ندارد. انسانی که سرتاپا ابهام است، انسانی که اگر بخواهد از دستگامی استفاده کند به دفترچهٔ راهنمایش نگاه می‌کند چگونه است که وقتی نوبت به خودش می‌رسد، دفترچهٔ راهنما را فراموش می‌کند؟ اینجاست که مسئلهٔ اصلی غرور انسان است. اگر انسان نگاهش به امام این باشد که یگانه راه نجات من فقط امام است آن وقت به امام می‌گوید تنها راه. در اینجا دیگر مسئلهٔ شعار نیست. لذا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که اهل بیت من مثل کشتی نوح‌اند، اگر سوار شدی نجات یافتی. اگر مثل پسر نوح گفتی: «ساوی الی جبل» حالا چیزی مرا نجات خواهد داد؛ «لا عاصم الیوم من امر الله» هیچ نجاتی نداری. فلان مکتب و فلان ایسم هیچ‌کدام راه نجاتی نیست. کسی که بفهمد یگانه راه نجاتش امام است آن وقت نکات دیگری را هم درمی‌یابد به این معنی که برای این امام حرکت و تلاش خواهد کرد.

شناخت بعدی شناخت زمان است. در روایت داریم «العالم

بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»: (کسی که زمان خود را بشناسد دچار تردید و سردرگمی نخواهد شد.) باز روایت دیگری داریم که «الزمان السلطان» که بحثی سیاسی است و روایت داریم «اذا تغیر السلطان تغیر الزمان»: (وقتی حکومت تغییر می‌کند زمان تغییر می‌کند.) همچنین در روایت دیگری آمده است «اذا تغیرت نیت السلطان تغیر الزمان»: (وقتی اراده حاکمان تغییر می‌کند زمانه تغییر می‌کند.) طبق این روایات کسی می‌تواند «لا تهجم اللوابس» نشود و دچار سردرگمی نشود که با زمان خودش آشنا باشد. شناخت زمان مسئله بسیار مهمی است و اینکه انسان زمان خودش و زمانه خودش را بشناسد مسئله بسیار مهمی است. وقتی انسان زمانه را شناخت آن وقت دشمنان و دشمنان زمان را هم خواهد شناخت و خواهد دانست که عده‌ای می‌خواهند این زمان و زمانه را در اختیار امامانی غیر از امام زمان علیه السلام قرار بدهند و در اختیار کسانی قرار بدهند که مسیری غیر از امام زمان علیه السلام دارند. کسانی می‌خواهند زمان را تصاحب و مدیریت کنند؛ یعنی امروز را مدیریت کنند و برای فردا هم برنامه‌ریزی کنند. آخرین نکته این است که وقتی انسان زمان را شناخت، امام زمان را شناخت، دشمنان را و نیز خود را شناخت، آن وقت در همه عرصه‌های گوناگون برنامه‌ریزی خواهد کرد تا این زمان و زمانه را به مدیریت امام زمان علیه السلام بسپرد. منظور مدیریت ظاهری است و گرنه امام فعالیت‌های اساسی خود انجام می‌دهد و همان‌طور که در قرآن آمده «ما اصابکم من حسنه فمن الله» خوبی‌ها همه از سمت خداست. کارهای بد از سوء مدیریت ماست

و ربطی به خدا و امام ندارد. این برنامه‌ریزی برای آن است که این زمان و زمانه را به صاحبش منتقل کند و البته این امر برای آن هم هست که غرور انسان بشکند. من قبلاً هم گفته‌ام که هیچ وزنه‌برداری تا زانو نزنند نمی‌تواند وزنه‌ای بلند کند. انسان باید زانو بزند. تا زمانی که ما و اندیشمندان و دانشمندانمان در برابر این دفترچه راهنما یعنی قرآن و عترت زانو نزنیم طعم سعادت را نخواهیم چشید. حضرت زهرا سلام الله علیها فرموده‌اند: «اگر اینها امر ظاهری مسلمین و حکومت را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دادند هم دنیایشان آباد می‌شد و هم آخرتشان.» اینکه امروز بحث تکنولوژی غرب به پسامدرنیسم و این دعواها رسیده است به چه علتی است؟ به این علت که «لا تری الجاهل الا مُفَرِّط او مُفَرَّط». یک روز با آن افراط به سمت تکنولوژی رفتند و یک روز هم مثل امروز به گیاه‌خواری افتاده‌اند و همه چیز را رها کرده‌اند که هردو غلط است.

اگر بخواهم خلاصه کنم مطالبی که تا اینجا گفتم اینهاست: شناخت زمان و احادیث مربوط به آن همان‌طور که امام علی (ع) فرموده‌اند: «عاقل باید اهل زمان خود را بشناسد.» شناخت امام و روایات مربوط به آن، شناخت دشمنان زمان و بحث اهداف آنها و وارونه ساختن واقعیت‌ها، روش‌ها و ترفندها که فرصت وارد شدن به آنها نیست.

بحث مدیریت زمان بحث مهمی است شامل: شناخت فرصت‌ها و استفاده از آنها، اعتماد نکردن بر بقای فرصت و زمان، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری که در حدیث داریم: «تزود من یومک لغدک»، (امروز

برای فردا برنامه‌ریزی کن) و اینکه فرزندان‌تان را برای امروز پرورش ندهید اینها فرزندان فردا هستند؛ یعنی فردا را بشناسید و برای فردا برنامه‌ریزی کنید؛ و دیگر اینکه گروهی از مشرق برمی‌خیزند که زمینه‌ساز حکومت حضرت مهدی علیه السلام هستند و خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کنند و سرانجام به سوره «والعصر» می‌رسیم که سوره «والعصر» آخرین مطلب من است:

بسم الله الرحمن الرحيم. والعصر، ان الانسان لفي خسر (همه در خسران و زیان هستند)، الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات (به جز کسانی که ایمان و عمل صالح دارند)، اگر همین‌جا سوره تمام می‌شد ممکن بود برخی از آن انتظار منفی را برداشت کنند و صرفاً بر ایمان و عمل صالح تأکید کنند. اما سوره ادامه دارد: «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»؛ یعنی جز اینکه ایمان، اعتقاد، شناخت امام، همراه بودن با امام و عمل در این مسیر هست، دیگران را هم باید به حق و امام حق دعوت کرد و توصیه به حق و استقامت در مسیر حق هم هست. امیدوارم که همگی بتوانیم در این مسیر حرکت و تلاش کنیم.